

## بررسی تطبیقی مدلول ماده وجوب در آیات و روایات\*

□ ستار کهن ترابی\*\*

□ سید حسین منافی\*\*\*

### چکیده

ماده وجوب و مشتقات آن از الفاظ بسیار پر تکرار در متون دینی به حساب می آیند، از آنجا که الفاظ پلی برای رسیدن به معنا و منظور گوینده هستند؛ فهم دقیق مدلول لفظ از اهمیت بالایی برخوردار است، خصوصاً زمانی که این الفاظ در بردارنده حکم الزامی و ثابتی باشند.

این مقاله سعی داشته با تحلیل و بررسی متون و نیز کلمات بزرگان دین، مدلول و معانی که نسبت به این الفاظ متصور و منظور بوده را کشف نماید و مواردی را به عنوان تطبیق ذکر کند.

این واژه تنها یکبار در قرآن به کار رفته که همان معنای لغوی «سقوط» از آن مدنظر بوده (حج: ۳۶) اما در روایات می توان گفت در سه معنای «فعل تکلیفی» «لزوم معامله» «وجوب شرطی» به کار رفته است.

این واژه در متعارف اکثر فقیهان به معنای اصطلاحی خود یعنی «الزام» بوده که کلمات و فتاوی ایشان شاهد برای این مدعاست.

معنای اصطلاحی، مشترک لفظی، مشترک معنوی و بقای بر معنای لغوی چهار استظهار از روایات بوده که هر یک قانونینی داشته و مورد نقض و ابرام قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: وجوب، واجب، الزام، ثبوت، تطبیق، روایات، استظهار.

---

\* تاریخ وصول: ۱۴۰۳/۶/۳۰ تاریخ تصویب: ۱۴۰۳/۱۱/۲۰.

\*\* طلبه سطح سه حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول) (sattar.torabi1996@gmail.com).

\*\*\* طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم (manafi12@yahoo.com).

## مقدمه

قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام بخش غالب و قابل توجه منابع استنباط احکام شرعی را تشکیل داده‌اند، بدیهی است به جهت مکتوب بودن آن دو، استنباط از گذر استظهار می‌گذرد؛ با توجه به این مهم، قواعد استظهار و کشف مراد متکلم در زمان صدور کلام از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بوده و تحقیق در آن‌ها برای اخذ مبنای صحیح، مسیر استنباط را هموارتر و مطمئن‌تر می‌سازد.

از این رو در جستجوی فهم عمیق‌تر از مفاهیم دینی و اخلاقی، ماده وجوب و مشتقات آن در منابع اسلامی همچون قرآن و حدیث، نقش بسزایی دارند. این مقاله به بررسی تطبیقی این کلمات در آیات و روایات می‌پردازد تا درک بهتری از معانی و کاربردهای آن‌ها در زمینه‌های مختلف فراهم آورد.

از طریق تحلیل دقیق متون، هدف ما کشف چگونگی به‌کارگیری این مفاهیم در ترویج ارزش‌های اسلامی و تأثیر آن‌ها بر رفتار و اندیشه مسلمانان است. این مطالعه تلاش می‌کند با بررسی متون دینی و انظار بزرگان، تصویری جامع از کاربرد وجوب در ادبیات دینی ارائه دهد. شیوه بدین طریق است که در مقاله، به تحلیل و بررسی موارد استفاده از ماده وجوب در متون دینی می‌پردازیم. این تحلیل شامل مطالعه دقیق آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السلام و نیز کلمات بزرگان است که در آن‌ها به مفهوم وجوب و مشتقات آن اشاره شده است. همچنین، تلاش می‌شود تا با مقایسه کاربردهای مختلف این واژه‌ها، تفاوت‌ها و شباهت‌های معنایی آن‌ها در زمینه احکام فقهی شناسایی شود.

نسبت به پیشینه این موضوع نیز می‌توان ادعا کرد جستار مستقل و وافی به مقصود نگاشته نشده و تنها برخی از بزرگان به فراخور مبحث خود، جسته گریخته مطالبی داشته‌اند، به برخی از آن‌ها در ادله پرداخته‌ایم. مطالعه این موضوع به روش تحلیلی و از منابع کتابخانه‌ای است.

### ۱. مفهوم‌شناسی ماده وجوب

وجوب از الفاظ بسیار پرکاربرد در متون دینی و کتب فقیهان می‌باشد که بررسی مفهوم آن

می تواند راه گشای مسیر فهم کلمات ائمه باشد، از این رو شایسته است ابتدا به معنای آن در لغت، اصطلاح یا همان متعارف فقیهان، سپس در آیات و روایات و در آخر به استظهار بزرگان از ادله پرداخته شود.

## ۱-۱. معنای لغوی

کتب لغت برای مادهی «وجب» سه معنا ذکر کرده اند:

۱. سقوط و وقوع: در جایی که مصدرش «وجوب» باشد مثل وجبت الشمس وجوباً إذا سَقَطَتْ به معنای اینکه خورشید غروب کرد. (ابن عباد، ۱۴۱۴: ۷/۲۰۲؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۵: ۱/۱۸۲) و وَجَبَ المیت، إذا سقط و مات (جوهری، ۱۳۷۶: ۱/۲۳۱). و وَجَبَ المیت: سَقَطَ، و القَتیلُ واجب (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶/۸۹). وَجَبَ الرجلُ وَجُوباً: مات (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/۷۹۴) و نیز در صورتی که مصدرش وَجِبَةً باشد؛ مثل وجب الحائط یعنی دیوار فرو ریخت (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۱/۱۵۱؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲/۶۴۸).

۲. ثبوت و لزوم: این معنا در جایی است که مصدر «وجوب» یا «جِبَةً» باشد؛ مثل وجب البیع یعنی معامله لازم و ثابت شد (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۱/۱۵۱؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲/۶۴۸)، صاحب بن عباد معنای لزوم و ثبوت را در دو مصدر أوجب و وجب نیز بیان کرده است (ابن عباد، همان: ۷/۲۰۱).

۳. اضطراب: این معنا نیز در حالتی است که در مصدر «وَجِباً» یا «وَجِبِيًّا» استعمال شود؛ مثل وجب القلب یعنی قلب مضطرب شد (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۱/۱۵۱؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۲/۶۴۸).

معجم مقاییس اللغه سقوط و وقوع را ریشه و اصل این ماده دانسته که معانی دیگر از آن منتزع می شوند؛ به عنوان مثال در مورد وجب البیع، وجوب یعنی وقوع و تحقق معامله بیع (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶/۸۹) و در مثل وجب الرجل یعنی سقوط کردن که کنایه از مرگ و درگذشتن است (همان؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/۷۹۴). اما نسبت به اضطراب می توان «المُوجِب» من الدواب را مثال زد؛ کسی که از هر چیزی وحشت می کند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۶/۱۹۳) ظاهراً این معنا بازگشت به معنای سوم یعنی اضطراب دارد؛ شاید بتوان برای بازگشت این معنا به سقوط این چنین گفت: فرد وحشت زده قلبش سقوط کرده است و به همین دلیل از این ماده استفاده شده است.

معانی دیگر ثلاثی مزید این ماده مثل ایجاب و استیجاب از معنای دوم یعنی لزوم و ثبوت گرفته شده است - که بیان شد خود معنای ثبوت نیز بازگشت به سقوط و وقوع دارد - بدین طریق که ایجاب به معنای سبب (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۶ / ۱۹۳) و استیجاب به معنی استحقاق است (جوهری، ۱۳۷۶: ۱ / ۲۳۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۸۱).

در مقابل، المحیط «وَجَبَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ الطَّعَامَ» را به یک وعده غذا خوردن در روز معنا کرده است (ابن عباد، ۱۴۱۴: ۷ / ۲۰۲). جوهری نیز الْمُوجَّبُ را به همین معنا گرفته، در توضیح آن و ارتباطش با ریشه این چنین بیان می‌دارد: کسی که یک مرتبه در روز غذا می‌خورد از این باب در موردش ماده‌ی «وجب» به کار رفته که خودش رو عادت داده و همین یک وعده رو بر خودش ثابت کرده است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳۱) صحاح و لسان العرب «وَجَبْتُ بِه الْأَرْضُ تَوْجِيْبًا» را ضربه به زمین بوسیله آن شیء ترجمه کرده‌اند (همان؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱ / ۷۹۴) این معنا مناسبت با همان معنای اصلی و اولی یعنی وقوع دارد بدین طریق که چون شیء را پایین می‌آورند و بر زمین واقع می‌کنند از این ماده استفاده شده است.

## ۲-۱. معنای اصطلاحی

یکی از بخش‌هایی که باید به آن پرداخت بررسی ارتکاز فقیهان و معنای مصطلح این واژه نزد ایشان است؛ در این بخش ابتدا به تعریف این اصطلاح در کتب سپس بیان نمونه و شاهد برای آن پرداخته می‌شود.

واجب، فعل یا ترکی است که برانگیختن شدید از ناحیه شارع به آن تعلق گرفته باشد (مشکینی، ۱۴۱۶: ۲۷۵) به طوری که انجام‌دهنده آن فعل ثواب می‌برد و ترک‌کننده آن عقاب می‌شود (محمود عبدالرحمان، بی‌تا: ۳ / ۴۶۰؛ خالد رمضان، ۱۴۱۸: ۳۲۱).

بیضاوی معتقد است: واجب فعلی است که اگر کسی عمداً آن را ترک کند مورد مذمت شرعی قرار می‌گیرد (محمود عبدالرحمان، بی‌تا: ۳ / ۴۶۰؛ عثمان، ۱۴۲۳: ۲۹۳). صاحب کتاب القاموس المبین این تعریف را از تام‌ترین تعاریف دانسته است و علت آن را توضیح داده که در این مختصر نگنجد (عثمان، ۱۴۲۳: ۲۹۳ و ۲۹۴).

المفردات برای واجب دو معنای کلی ذکر کرده که معنای دوم خود دو قسم دارد:

۱. واجب تکوینی: آنچه در مقابل ممکن است و از فرض عدمش محال لازم می‌آید، مثل وجود واحد در فرضی که دو تا چیز داریم (وقتی دو موجود است وجود یک واجب است و فرض نبودش مستلزم محال است).

۲. واجب تشریحی: فعلی که ترک کننده آن سزاوار سرزنش است؛ این استحقاق مذمت از دو جهت می‌باشد:

الف) از جهت عقل؛ مثل وجوب آشنایی با نبوت یا آشنایی با توحید و یگانگی مبدأ

ب) از جهت شرع؛ مثل وجوب عباداتی که تکلیف شده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۵۳).

### ۳-۱. کلمات فقیهان

در این قسمت عباراتی از بزرگان آورده می‌شود که نشان می‌دهد «اصطلاح وجوب» نزد ایشان به معنای فعل الزامی و ثابت است.

شیخ طوسی در المبسوط کلام برخی فقها را که فرموده‌اند زکات فطره بر فقیر واجب است را تصحیح نموده و قائل به استحباب شده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۱/۲۹۱).

این سخن گویای آن است که متعارف از وجوب در عصر ایشان معنای الزامی بوده که شیخ در مقابل، استحباب آن را فرموده است.

در مسأله رسیدن به امام جماعت در رکوع ایشان، برخی فقها تعبیر کرده‌اند که دو تکبیر واجب است یکی برای ورود به نماز و دیگری برای رکوع، اما علامه می‌فرماید: تنها تکبیر اول واجب است و تکبیر دوم با اینکه با لفظ وجوب آمده اما مستحب است (علامه حلی، ۱۴۱۲: ۶/۲۹۰).

از این عبارت هم استفاده می‌شود که متعارف در زمان علامه از لفظ وجوب همان معنای اصطلاحی یعنی الزام بوده است که ایشان آن را نفی کرده و قائل به استحباب می‌شوند.

در جایی که شاخه‌های درخت وارد ملک همسایه شود فرموده‌اند اگر کنار زدن آن‌ها ممکن باشد واجب است اینچنین کرد، اما اگر ممکن نبود قطع می‌شود، اگر مالک درخت خودداری کرد خود همسایه که شاخه‌ها وارد ملکش شده اقدام به قطع می‌کند.

شهید ثانی در شرح این عبارت فرموده ممکن است منظور از وجوب معنای متعارف آن

یعنی الزام باشد و وجه آن را تصرف در مال غیر بدون اذن مالک دانسته که جایز نیست (شهید ثانی، ۱۴۲۲: ۴۴۰).

همان طور که پیداست شهید ثانی درصدد توضیح کلام محقق هستند و وجوب را در کلام ایشان تفسیر می‌فرمایند که تعارف در معنای الزام داشته است.

مرحوم محقق حلی در مسأله‌ای، وجوب تقصیر (چیدن مقداری از موی ناخن) بعد از سعی را فرموده‌اند که هر عمره‌گذاری باید انجام دهد، بعد برای اینکه شمول حکم نسبت به همه را نشان دهد افراد خفی مثل زن، اخته و بچه را می‌شمارد؛ مرحوم شهید ثانی برای دفع این اشکال که بچه مکلف نیست پس چطور در مورد او وجوب به کار رفته است؟ پاسخ داده که این مجازگویی بوده و ممکن است منظور محقق معنای لغوی وجوب باشد که به معنای ثابت بودن است و اعم از معنای شرعی یعنی الزام می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۵۰۰/۲).

این تفسیر نشان می‌دهد وجوب را ظاهر در معنای اصطلاحی می‌دانستند که استعمال در غیر آن را تعبیر به تجوز و مجاز نمودند.

ذکر این نکته شایسته است که شهید ثانی در جای دیگری از همین کتاب وجوب را حقیقت در معنای اصطلاحی دانسته و متعارف نزد محقق حلی نیز تلقی می‌فرمایند (محقق حلی، بی‌تا: ۱/۴۰۶) محقق در بیان یک فرع فقهی که اگر شخص چهل عدد از گوسفندهایش را با چهل گوسفند شخص دیگری معاوضه کند، زکات از او ساقط می‌شود، این مطلب را با عبارت «سقط وجوب المالیه و التجارة» بیان داشته که شهید به دلیل اینکه زکات سرمایه و تجارت واجب نیست و مستحب است، نسبت وجوب بر هر دو را که در اولی زکات واجب و الزامی و در دومی زکات مستحب است، نشانه تجوز و مجازگویی بیان داشته و اظهار کرده استعمال واجب نسبت به اولی استعمال در معنای حقیقی و نسبت به دومی استعمال در معنای مجازی است.

در مقابل این قول، کلام مرحوم کاشف الغطاء قرار دارد که فرموده واژه «وجوب» در کلام شیخ صدوق در موارد زیادی به معنای لغوی آن یعنی ثبوت به کار رفته است و خود شیخ این طور گفته که وجوب نزد ما دو نوع است یک نوع آن است که ترکش عقاب دارد و یک نوع دیگر ترکش عتاب دارد (نجفی، بی‌تا: ۶).

## ۱-۴. ارتباط معنای لغوی و اصطلاحی

معنایی که اصولی‌ها و فقیهان برای واژه «واجب» ذکر کرده‌اند، همان معنای لغوی ثبوت و لزوم می‌باشد. همان‌طور که در معنای لغوی گذشت؛ ماده «وجوب» در اصل به معنای سقوط بوده و معانی دیگر از آن گرفته و به آن باز می‌گردد، معنای اصطلاحی هم همین‌طور است و بعضی گفته‌اند وجه اینکه به این چنین فعلی که انجامش ثواب و ترکش عقاب دارد واجب می‌گویند به دلیل این است که گویا فعل واجب شیئی است که بر مخاطب سقوط کرده و لزوم و سنگینی را به دنبال دارد همان‌طور که اگر چیز دیگری بر او سقوط کند نمی‌تواند آن را از خودش دفع کند. (محمود عبدالرحمان، بی‌تا: ۳ / ۴۶۰) البته مخفی نیست که در واجب اصطلاحی با امثال می‌توان این سنگینی را از خود دفع کرد.

## ۲. وجوب در آیات و روایات

این لفظ فقط یکبار در قرآن مجید آمده است: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا» (حج: ۳۶) وجبت در این آیه شریفه در مصدر وجوب و به اولین معنای لغوی یعنی سقوط به کار رفته است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۶ / ۱۹۳؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶ / ۸۹؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۱ / ۲۳۱)؛ ضمیر «جُنُوبُهَا» در آیه به شتران قربانی باز می‌گردد؛ در موقع نحر شتران چون پهلوهای آنها به زمین افتاد (کنایه از مردن) از آنها بخورید (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۱۳۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۳ / ۲۲۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳ / ۱۵۸؛ طوسی، بی‌تا: ۷ / ۳۱۸).

اما این واژه در روایات به شکل گسترده‌ای به کار رفته است و موارد استعمال آن را در سه مورد می‌توان نام برد: ۱. فعل تکلیفی؛ ۲. لزوم معامله؛ ۳. وجوب شرطی

## ۱-۲. وجوب در فعل تکلیفی

در مواردی که ماده‌ی وجوب نسبت به فعل تکلیفی به کار رفته است دو معنا برای آن وجود دارد یک معنا وجوب و الزام آن عمل و دیگری استحباب و غیر الزامی بودن عمل که در ادامه بیان می‌شود.

## ۱-۱-۲. وجوب تکلیفی

اما در مورد اول، ظهور در وجوب تکلیفی و شرعی دارد، این معنا از وجوب، رایج‌ترین معنای آن در روایات است و به معنای لازم بودن انجام کاری به حکم شرع است. در این معنا وجوب، مترادف با اصطلاح فقهی "واجب" است که به عملی گفته می‌شود که ترک آن موجب عقاب اخروی می‌شود.

شاهد این مطلب، کثرت روایاتی است که وجوب در این معنا به کار رفته است. مثل صحیحہ علی بن جعفر: «سألته عن التكبير أيام التشريق أواجب هو؟ قال: يستحب فإن نسيه فليس عليه شيء» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۷/۴۶۱) که این روایت، استحباب را برای تکبیر اثبات و وجوب را از آن نفی می‌کند؛ بدین طریق که از حضرت سؤال می‌شود آیا تکبیر در ایام تشریق واجب است، حضرت پاسخ می‌دهند که مستحب است.

- سَأَلْتُهُ عَنْ مُحْرِمٍ ظَلَّلَ فِي عُمْرَتِهِ قَالَ يَجِبُ عَلَيْهِ دَمٌ قَالَ وَإِنْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَظَلَّلَ وَجَبَ عَلَيْهِ أَيْضًا دَمٌ لِعُمْرَتِهِ وَدَمٌ لِحَجَّتِهِ (همان: ۱۳/۱۵۶).

از امام علیه السلام درباره محرمی که در عمره، زیر سایه قرار می‌گیرد، پرسیدم؛ فرمود: بر او قربانی واجب می‌شود و اگر برای بازگشت به مکه زیر سایه برود نیز قربانی بر او واجب می‌شود یک قربانی برای عمره یک قربانی برای حج.

- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فِي حَدِيثِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ: وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبَانِ عَلَى مَنْ أَمَكْنَهُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَخْفَ عَلَى نَفْسِهِ وَ لَا عَلَى أَصْحَابِهِ (همان: ۱۱۷/۱۶).

امر به معروف و نهی از منکر برای کسی که امکانش را دارد و بر خود و خانواده‌اش ترسی نیست، واجب می‌باشد.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا يَجِبُ الرَّجْمُ حَتَّى (يَشْهَدَ الشُّهُودُ الْأَرْبَعُ) أَنْتَهُمْ قَدْ رَأَوْهُ يَجَامِعُهَا (همان: ۲۸/۹۴).

سنگسار تنها در صورتی واجب می‌شود که چهار شاهد بر آن عمل منافی عفت شهادت دهند.



- إِذَا قُطِعَ مِنَ الرَّجُلِ قِطْعَةٌ فِيهَا مَيْتَةٌ فَإِذَا مَسَّهُ إِنْسَانٌ فَكُلُّ مَا كَانَ فِيهِ عَظْمٌ فَقَدْ وَجِبَ عَلَى مَنْ يَمَسُّهُ الْغُسْلُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ عَظْمٌ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ (همان: ۲۹۴/۳).

اگر کسی عضو استخوانی جدا شده ی انسانی را لمس کند، بر او واجب است غسل مس میت انجام دهد.

## ۲-۱-۲. به معنای استحباب

گرچه بیان شد وقتی وجوب نسبت به فعلی به کار رود ظهور در الزام و وجوب تکلیفی دارد اما در برخی موارد به دلیل قرائنی بر معنای غیر الزامی یعنی استحباب حمل می شود. به کار رفتن واژه ی وجوب در مورد عمل مستحب گاهی به دلیل بیان تأکید استحباب آن است، مثل روایت علی بن جعفر:

(الف) سألت أخی موسى بن جعفر عن دخول الكعبة أوجب هو علی كل من حج؟ قال: هو واجبٌ أوّل حجةٍ ثم إن شاء فعل و إن شاء ترك؛ از آنجا که دخول در کعبه واجب نیست ولی با این حال در مورد آن، لفظ «واجب» به کار رفته است.

شیخ حرّ عاملی در وسائل این روایت را در باب «تأکد استحباب دخول الكعبة للضرورة» آورده است (همان: ۱۳/ ۲۷۴) و آیت الله شاهرودی در کتاب الحج در ذیل این روایت معنای لزوم شرعی را از آن نفی می فرماید و به قرینه باقی اخبار آن را حمل بر معنای لغوی یعنی «ثابت» می کند (شاهرودی، بی تا: ۱۳۸/۵).

(ب) صحیحہ عبد الله بن المغيرة عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الغسل يوم الجمعة؟ فقال: واجبٌ علی كلِّ ذكّرٍ و انثی عبد أو حرّ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۳/ ۳۱۲).

در مورد غسل جمعه سؤال شد، فرمودند: بر هر زن و مرد و بنده و آزادی واجب است.

شیخ طوسی در تهذیب (طوسی، ۱۳۶۴: ۱/ ۱۰۵) و محقق در معتبر (محقق حلی، ۱۴۰۷: ۱/ ۳۵۷ - ۳۶۰) روایات باب را حمل بر تأکید استحباب غسل جمعه کرده اند.

و مثل موثقه سماعه:

(ت) قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن غسل الجمعة فقال: واجبٌ فی السفر و الحضر ... و

غسل المولود واجب و غسل المیت واجب و غسل زیارة واجب و غسل دخول البيت واجب و غسل الاستسقاء واجب...» که در این روایت، غسل های مستحب و واجب در کنار هم به لفظ واجب ذکر شده‌اند (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳/۳۰۴).

قرینه واضح دیگری که می‌تواند دلالت کند بر معنای استحباب و نه لزوم، روایتی است که علت وجوب غسل جمعه را اتمام و تکمیل وضوی نافله بیان می‌کند همان‌طور که نماز مستحبی مکمل نماز فریضه و روزهی مستحبی مکمل روزه واجب است؛ از این روایت به روشنی معلوم می‌شود که غسل جمعه واجب نیست زیرا اتمام و اکمال وضوی نافله واجب و لازم نیست پس مکمل یعنی غسل جمعه نیز واجب نخواهد بود، از طرف دیگر اتمام نماز و روزه واجب هم واجب نیست چون قطعاً می‌دانیم نماز و روزه نافله (که به عنوان مکمل ذکر شده‌اند) واجب نیستند (همان: ۳/۳۱۱).

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام كَيْفَ صَارَ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ - وَاجِبًا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ  
أَتَمَّ صَلَاةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ وَ أَتَمَّ صِيَامَ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَ أَتَمَّ  
وُضُوءَ النَّافِلَةِ بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ - مَا كَانَ فِي ذَلِكَ مِنْ سَهْوٍ أَوْ تَقْصِيرٍ أَوْ نِسْيَانٍ  
أَوْ تَقْصَانٍ (همان).

ث) نظیر همین بیان نسبت به سجده ی شکر نیز آمده، در روایتی که سجده شکر را واجب بیان کرده، اتمام نماز را ثمره آن می‌داند. قَالَ: سَجْدَةُ الشُّكْرِ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ  
تُتِمُّ بِهَا صَلَاتَكَ (همان: ۶/۷).

ج) إِنَّ الدُّعَاءَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ. دعا قبل از پدیدار شدن  
خورشید و قبل پنهان شدن آن واجب است (همان: ۷/۷۱).

ح) عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي حَدِيثِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ: وَ الصَّلَاةُ  
عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَاجِبَةٌ فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ وَ عِنْدَ الْعُطَاسِ وَ الذَّبَائِحِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ. در مواردی  
مثل عطسه کردن و ذبح کردن و غیر آن، صلوات فرستادن واجب است (همان: ۷/۲۰۱).

خ) عَنْ دَاوُدَ الصَّرْمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ وَ الْوُتْرِ فَقَالَ هِيَ وَاجِبَةٌ. درباره نماز  
شب سؤال شد، فرمودند: واجب است (همان: ۸/۱۴۵). صاحب وسائل ذیل این حدیث  
استحباب مؤکد را مطرح کرده است.

وجوب سوگواری بعد از دفن، غسل برای داخل شدن به حرم و وجوب نماز عیدین بر بانوان از موارد دیگری است که لفظ وجوب در معنای استحباب یا استحباب مؤکد به کار رفته است:

(د) قَالَ: التَّعْزِيَةُ الْوَاجِبَةُ بَعْدَ الدَّفْنِ. سوگواری، پس از دفن میت واجب است (همان: ۳/۲۱۶).

(ذ) وَ غُسْلُ دُخُولِ الْحَرَمِ وَاجِبٌ يَسْتَحَبُّ أَنْ لَا تَدْخُلَهُ إِلَّا بِغُسْلٍ (همان: ۳/۳۰۴).  
(ر) قَالَ وَ رَوَى أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الثَّقَفِيُّ فِي كِتَابِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا تَحْسَبُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخُرُوجِ إِلَى الْعِيدِينَ فَهُوَ عَلَيْهِنَّ وَاجِبٌ (همان: ۷/۴۷۱).

در برخی از احادیث، نصیحت و خیرخواهی مؤمنین برای یکدیگر واجب بیان شده است:  
(ز) الْحَدَّاءُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ (همان: ۱۶/۳۸۱).  
این مورد را هم می‌توان از باب تاکید استحباب در نظر گرفت که به دلیل اهتمام شارع به این آن از واژه «وجوب» استفاده شده است.

مرحوم امام در این مورد، معنای ثبوت را استظهار کرده و فرموده نصح و خیرخواهی نظیر حقوق دیگر حقی است بر گردن مومن، ایشان در ادامه بیان می‌دارد که بین گزاره «وجب علیه کذا» با جمله «وجب للمؤمن علی المؤمن کذا» تفاوت هست؛ چراکه اولی ظهور در الزام و دومی ظهور در ثبوت حق دارد (خمینی، ۱۴۱۵: ۱/۴۳۹).

### بررسی شبهه و پاسخ به آن

با توجه به ظهور واژه‌ی واجب در عقوبت بر ترک عمل (عمل الزامی)، چرا ائمه علیهم السلام در مورد این اعمال مستحب، از این واژه استفاده کرده‌اند؟

پاسخ این است که برای تحریک بیشتر شیعیان نسبت به انجام این اعمال، مجازاً از لفظ واجب استفاده می‌کردند که معمولاً قرینه‌ای بر آن وجود ندارد تا مخاطب تصور کند که آن عمل، واجب است و بیشتر به انجام این اعمال تحریک شود. به عنوان شاهد برای این مطلب می‌توان به کلام مجلسی اول در کتاب روضة المتقین اشاره کرد، ایشان در دو جا از این کتاب مبالغه ائمه در بیان برخی احکام را مطرح کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶: ۱/۴۸۳ و ۱۸/۶).

## ۲-۲. لزوم معامله

اما وجوب در مورد دوم یعنی لزوم معامله، در روایاتی به کار رفته است. مثل موثقه عمّار بن موسی که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

الف) فی رجل اشتری من رجل جاریة بثمان مسمی ثم افترقا قال: وجب البیع؛ شخصی کنیزی را با قیمتی توافقی خریداری کرد سپس متفرق شدند، حضرت فرمودند: معامله لازم است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۸/۳۶).

ب) صحیححه حلبی از امام صادق علیه السلام که فرمود: ایما رجل اشتری بیعاً فهما بالخیار حتی یفترقا فإذا افترقا وجب البیع (همان: ۹/۱۸) از این روایات به خوبی استفاده می شود که وجوب بیع به معنای لزوم بیع است، نه صحّت آن؛ زیرا وجوب بیع را پس از تفرّق و هنگام از بین رفتن خیار قرار داده است.

ج) عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام إِذَا صَفَقَ الرَّجُلُ عَلَى الْبَيْعِ فَقَدْ وَجَبَ وَإِنْ لَمْ يَفْتَرِقَا؛ زمانی که طرفین معامله با یکدیگر دست بدهند (کنایه از تمام کردن معامله) بر آنها لازم می شود (همان: ۵/۱۸).

د) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ إِنِّي ابْتَعْتُ أَرْضًا فَلَمَّا اسْتَوْجَبْتُهَا قُمْتُ فَمَشَيْتُ خَطًا ثُمَّ رَجَعْتُ فَأَرَدْتُ أَنْ يَجِبَ الْبَيْعُ؛ اینکه برای واجب و لازم شدن معامله نیاز هست افتراق صورت گیرد (همان: ۸/۱۸).

## ۲-۳. وجوب شرطی

اما مورد سوم، یعنی وجوب شرطی به این معناست که آن عمل، وجوب تکلیفی ندارد، ولی شرط حصول عمل دیگر می باشد، در مقابل حرام شرطی که به معنای عدم اعتناء به آن در حصول امر دیگر است.

شهید ثانی در این باره می نویسد:

همان طور که فقیهان در مواضعی از «وجوب» اراده شرط می کنند و از آنجایی که تحریم مقابل وجوب است، از «تحریم» نیز در برخی مواقع اراده ای آنچه مقابل

وجوب شرطی است یعنی عدم اعتنا به آن در حصول امر دیگر، می‌کنند. ایشان در ادامه کلامی از علامه در کتاب نه‌ایة الاحکام را آورده که گویای همین مطلب است؛ مرحوم علامه بعد از آنکه تعبیر به تحریم کرده، می‌گوید منظور ما از تحریم گناه و معصیت نیست بلکه مراد تحریم شرطی یعنی عدم اعتنا به آن شیء است (شهید ثانی، ۱۴۰۲: ۱/۴۱۵).

در چند روایت مختلف، واژه «وجوب» یا صیغه ی امر در وجوب شرطی استعمال شده است که به برخی اشاره می‌شود:

الف) علامه ی مجلسی در مورد روایت «و صَوْمِ الْعَتَكَاةِ وَاجِبٌ» می‌فرماید: «المراد به إِمَّا الْوَجُوبِ الشَّرْطِيِّ بِمَعْنَى عَدَمِ تَحَقُّقِ الْعَتَكَاةِ بَدُونِهِ أَوْ لِكُلِّ ثَالِثٍ.» مراد از وجوب، در این روایت یا وجوب شرطی است به این معنا که اعتکاف بدون روزه محقق نمی‌شود، یا مراد، وجوب روزه در روز سوم است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۶/۲۴۳).

ب) قال ابو جعفر عليه السلام: اذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلاة و لا صلاة إلا بطهور؛ هنگام داخل شدن وقت نماز و طهارت واجب است (همان: ۱/۳۷۲).

مجلسی اول در مورد این روایت، احتمال وجوب شرطی را برای «طهور» مطرح کرده است (مجلسی، ۱۴۱۴: ۱/۳۵۱). ولی ظاهر آن، این است که مراد، وجوب غیری است؛ زیرا در این روایت، صلاة بر آن عطف شده است که وجوب در آن، وجوب تکلیفی است بنابراین حمل وجوب نسبت به صلاة بر وجوب تکلیفی و نسبت به طهور بر وجوب شرطی خلاف ظاهر خواهد بود.

نظیر استعمال ماده ی وجوب در وجوب شرطی، استعمال صیغه امر در وجوب شرطی است، مثل مؤثقه ابي بصير:

ج) سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الفأرة تقع في السمن أو في الزيت فتموت فيه فقال: إن كان جامداً فطرحها و ما حولها و يؤكل ما بقي و إن كان ذائباً فأسرج به و أعلمهم اذا بعته (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷/۹۸)؛ تماس موش در فرضی که روغن مایع بوده است فرمودند خوردن ممنوع بلکه آن را برای سوزاندن استفاده کنید و اگر فروختید اعلام نجاست کنید.

و جوب إسراج و إعلام، و جوب شرطی است. اگر چه در این روایت، ماده ی «و ج ب» نیامده است، ولی صیغه امر به معنای و جوب به کار رفته است.

### ۳. استظهار از روایات

با توجه به نمونه‌هایی که گذشت روشن شد نزد اکثر قریب به اتفاق فقیهان این واژه ظاهر در معنای الزامی بوده که مقابل استحباب قرار دارد، اما اینک می‌پردازیم به کلمات این بزرگان نسبت به تفسیر و استظهاری که از روایات در بردارنده این واژه داشته‌اند. این نظرات در چهار گروه قابل دسته بندی است: اینکه همان معنای اصطلاحی منظور باشد، مشترک لفظی باشد، مشترک معنوی باشد و یا اینکه در معنای لغوی استعمال شود.

#### ۳-۱. قول اول: معنای اصطلاحی

بعضی از بزرگان نیز در مواجهه با این اخبار تعبیر به حمل لفظ و جوب بر تاکید یا صرف ثبوت کرده‌اند که از این تعبیر استفاده می‌شود معنای این واژه را همان معنای مصطلح یعنی الزام می‌دانند، گرچه کلام برخی دیگر تصریح در مطلب است. از کلام مرحوم علامه برداشت می‌شود که ایشان و جوب را ظاهر در معنای اصطلاحی یعنی الزام می‌داند و در مواردی که قرینه بر نفی و جوب وجود دارد در حالی که لفظ روایت و جوب است، حمل بر استحباب را راهکار جمع بین ادله و موافقت با اصل براءت دانسته است (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳/۲۶۳).

در روایتی دارد که بر مسافر واجب است بعد از هر نمازش سی مرتبه تسبیحات اربعه را بگوید؛ مرحوم نراقی در استظهار از این روایت اینچنین می‌نویسد:

گرچه ظهور واژه و جوب در الزام و معنای مصطلح آن است اما به دلیل عمل نکردن اصحاب و فتوا ندادن به و جوب، حمل بر استحباب یا مطلق ثبوت می‌شود (نراقی، ۱۴۱۵: ۸/۳۳۷ و ۳۳۸).

محقق آشتیانی نسبت به روایتی که و جوب زکات را برای غلات مال یتیم ثابت می‌کند،

ظهور در الزام و معنای اصطلاحی را پذیرفته اما به دلیل اینکه عدم الزام آن بواسطه ادله دیگر متقن است، راه جمع را حمل وجوب بر معنای لغوی و ثبوت دانسته است که نتیجه آن استحباب می شود (آشتیانی، ۱۴۲۶: ۱/۵۶).

صاحب مصابیح الظلام در بیان استحباب غسل جمعه به روایاتی که در بردارنده واژه سنة هستند اشاره می کند که از این بخش نمی توان فهمید مراد ایشان نسبت به حقیقت وجوب چیست (بهبهانی، ۱۴۲۴: ۲/۹۶-۹۵). کما اینکه در قسمت دیگری از کتاب نسبت به اینکه در معنای اصطلاحی به کار رفته باشد اظهار تردید می کند. (همان: ۲/۹۹) لیکن در بخش دیگر لفظ وجوب را حقیقت در معنای اصطلاحی یعنی وجوب و الزام شرعی دانسته و بالاتر حتی وجوب لغوی را هم به همین معنا برمی گرداند چرا که ثبوت (معنای لغوی) ظهور در استقرار و جایز نبودن ترک دارد (همان: ۷/۳۶۸).

آقا رضا همدانی بعد از نقل ادعایی که قائل است لفظ وجوب در اخبار ظهور در معنای اصطلاحی ندارد چرا که در موارد بسیاری صرف ثبوت از آن قصد شده است، این ادعا را دارای اشکال تلقی کرده است.

گرچه کلام ایشان تصریح در معنای اصطلاحی داشتن ندارد اما خدشه در این قول به ضمیمه مویدات دیگر می تواند اشاره به پذیرش این دیدگاه باشد (همدانی، ۱۴۱۶: ۱۳/۳۰).

### ۲-۳. قول دوم: مشترک لفظی

از کلمات برخی دیگر از دانشمندان علم فقه استفاده می شود که ایشان قائل به اشتراک لفظی برای این ماده هستند؛ بدین طریق که «وجوب» مشترک بین معنای الزام و استحباب می باشد.

شیخ الطائفه در روایاتی که وجوب زکات در گندم و جو را در بر دارد، جملگی آنها را حمل بر استحباب نموده و برخوردار از آنها از واژه «وجوب» را مانع نمی داند، چراکه در نظر ایشان واژه وجوب برای بیان تاکید استحباب هم به کار می رود (شیخ طوسی، ۱۳۶۴: ۱۸/۶).

در جای دیگر از کتاب که برای استحباب غسل جمعه روایاتی با لفظ وجوب می آورد، در قالب اشکال و جواب بیان می دارد: کسی ایراد نکند این روایات برخوردار از لفظ وجوب

هستند، پس چگونه می‌خواهند استدلال برای ندب باشند؟ چرا که ما قائلیم کلمه «وجوب» گاهی بر امری اطلاق می‌شود که بهتر است انسان آن را انجام دهد نه اینکه بر او فرض باشد به طوری که ترک آن جایز نباشد (همان: ۱۱۲/۱).

از آنجایی که استعمال اعم از حقیقت و مجاز است، ممکن است کلام ایشان ناظر به موضوع‌له و معنای حقیقی ماده نباشد، بنابراین نمی‌توان قاطعانه ایشان را از قائلین به این نظریه دانست.

صاحب وسائل رانیز شاید بتوان از قائلین به اشتراک لفظی به حساب آورد؛ چراکه ایشان صراحتاً می‌فرماید لفظ وجوب در احادیث و نیز کلام متقدمین در معنای استحباب مؤکد استعمال شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۱/۴۱۳) همچنین در جای دیگر می‌فرماید وجوب مرکب از دو امر است؛ یکی رجحان داشتن فعل و دیگری ممنوعیت ترک آن، در برخی احادیث منظور تنها رجحان فعل است (و طبیعتاً معنای الزام مدنظر نیست) و در برخی دیگر هر دو امر منظور است (و قهراً معنای اصطلاحی و الزام منظور می‌باشد) (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۶/۹).

ملاحظه و احتمالی که نسبت به کلام شیخ طوسی بیان شد، در مورد ایشان نیز مطرح است چراکه شیخ حر نیز بحث را روی استعمال برده است و استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. مرحوم صاحب حدائق می‌فرماید بعضی وجوب در برخی روایات را حمل بر استحباب کرده‌اند و موید این حمل را چنین گفته‌اند که لفظ وجوب در اخبار در موارد بسیاری در معنای اعم از معنای اصطلاحی آمده و صرف ثبوت یا تاکید استحباب از آن قصد شده است. پس در مواردی هم که می‌دانیم عمل واجب نیست لازم است لفظ وجوب را برای جمع بین ادله حمل بر تاکید استحباب یا ثبوت کنیم.

ایشان بعد از آنکه این حرف را موجه دانسته یک استدراکی دارد به این قرار که لازمه این کلام اشتراک لفظی وجوب است که به تبع بدون قرینه نمی‌توان بر هیچ یک از معانی، آن را حمل کرد (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۸/۱۲).

از کلام ایشان استفاده می‌شود که وجوب را مشترک لفظی می‌داند که برای حمل بر هر یک از معانی آن نیاز به قرینه است.



### ۱-۲-۳. نقد قول دوم

از آنجایی که اشتراک لفظی به معنای وضع مستقل لفظ برای هر یک از معانی آن است، تعدد وضع را به دنبال دارد که اگر نگوییم استحاله عقلی دارد همان طور که از برخی حکایت شده (طباطبایی، ۱۲۹۶: ۲۳) لا اقل امری بعید و خلاف اصل است گرچه امکان و وقوع آن را معظم بزرگان پذیرفته‌اند (سیوطی، بی تا: ۱/ ۳۷۰) از این رو وجوب یک وضع بیشتر نداشته است. علاوه بر اینکه با توجه به احتمالی که در کلام شیخ طوسی و صاحب وسائل می‌رود، این قول تنها به صاحب حدائق قابل انتساب است.

### ۳-۳. قول سوم: مشترک معنوی

با بررسی نوشته‌های بزرگان می‌توان پی برد برخی در این مقال، نظرگاه اشتراک معنوی را پذیرفته‌اند؛ بدین طریق که ماده «وجوب» برای جامعی میان الزام و استحباب وضع شده است.

مرحوم محقق داماد نیز این مطلب را با تردید دنبال نموده و در ابتدا فرموده آنچه از وجوب به ذهن می‌آید معنای اصطلاحی آن نیست زیرا معنای اصطلاحی یعنی الزام در روایات با لفظ و تعبیر «فرض» آمده است، در ادامه این احتمال را می‌دهد که معنای لغوی و ثبوت قابل بازگشت به معنای اصطلاحی باشد بدین طریق که منظور از ثبوت ثبوت خاصی است که زائل نمی‌شود (یزدی، ۱۴۱۶: ۴/۲۲۹).

برخی نیز چنین بیانی دارند که معنای اصطلاحی از خود واژه به تنهایی استفاده نمی‌شود بلکه نیاز به مقدمات حکمت است و بعد از شکل‌گیری اطلاق می‌توان الزام را نتیجه گرفت و در غیر این صورت بر معنای لغوی خود باقی است (اراکي، ۱۳۷۹: ۲/۱۱۳).

مرحوم حکیم نیز نظیر این بیان را دارند که وجوب تنها در فرض اطلاق و تمامیت مقدمات حکمت ظهور در وجوب اصطلاحی دارد (حکیم، ۱۴۱۶: ۶/۱۹۹).

بعضی دیگر با وجود اینکه وجوب را حقیقت در معنای مصطلح می‌دانند و در فرضی که قرینه ای نباشد اراده معنای غیر الزام را جایز نمی‌دانند؛ قائلند حتی اگر معنای لغوی هم

مدنظر باشد باز ثبوت در فرض اطلاق مساوی با معنای اصطلاحی یعنی ثابت الزامی خواهد بود (روحانی، ۱۳۷۶: ۱/۱۶۳ و ۲/۴۱۰).

بخش دوم کلام ایشان ناظر به فضای انصراف است؛ یعنی در جایی که قرینه‌ای بر استحباب ذکر نشود، وجوب، انصراف به ثبوتی دارد که ترک آن جایز نیست و این مطلب در فرضی است که مشترک معنوی در نظر گرفته شود. این مطلب نسبت به اقوال این بخش جاری است بدین طریق که منظور این بزرگان از اطلاق و مقدمات حکمت همین مطلب بوده است؛ بنابراین می‌توان اینطور نتیجه گرفت که قائلین به اشتراک معنوی، در فرض اطلاق و عدم قرینه‌ای بر خلاف، انصراف لفظ وجوب را در معنای الزام می‌دانند.

### ۳-۴. قول چهارم: بقای معنای لغوی

بعضی نیز هیچ‌یک از نظرات مذکور را نپذیرفته و معنای لغوی یعنی «ثبوت» را پابرجا می‌دانند. مرحوم صاحب وسائل در موارد زیادی، ماده‌ی وجوب را بر ثبوت حمل کرده‌اند و آن را عدل احتمال استحباب مؤکد قرار داده است (حر عاملی، ۱۴۰۷: ۳/۱۰۱). این مطلب منافاتی ندارد با اینکه کمی قبل‌تر ایشان را جزء قائلین به اشتراک لفظی (بین الزام و استحباب) ذکر کردیم؛ زیرا ثبوت اعم از آن می‌باشد.

مرحوم مامقانی وجوب را حقیقت در ثبوت می‌داند چرا که معنای لغوی آن ثبوت است و وقتی هم شک در نقل آن به معنای دیگر کنیم، اصل «عدم نقل» حکم به بقای معنای لغوی می‌کند (مامقانی، ۱۳۵۰: ۱۹۳).

مرحوم سبزواری لفظ وجوب را در اخبار و همچنین میان فقهای گذشته اعم از مطلق ثبوت (معنای لغوی) می‌داند (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲/۲۸۱).

### ۳-۴-۱. نقد قول چهارم

اینکه بعضی از علماء در این موارد، وجوب را به معنای لغوی آن، یعنی ثبوت گرفته‌اند، اگر مراد ایشان این است که مخاطب نیز این معنا را فهمیده است، این کلام صحیح نیست؛ زیرا

هیچ قرینه‌ای بر این معنا وجود ندارد. و اگر مراد ایشان، این است که حضرات، وجوب را مجازاً در معنای ثبوت استعمال کرده‌اند، دلیلی بر آن وجود ندارد؛ زیرا شاید حضرات در این موارد، وجوب را در معنای مستحب مؤکد یا غیر آن استعمال کرده باشند. در پایان لازم به ذکر است در این میان عده‌ای از بزرگان هستند که مختلف سخن گفته‌اند و مبنای ایشان قابل کشف نیست.

به عنوان نمونه صاحب جواهر در رابطه با این موضوع امکان این را می‌دهد که لفظ وجوب حقیقت در معنای مصطلح یعنی الزام نباشد بطوریکه وقتی در کتاب یا روایات وارد شد آن را حمل بر الزام کنیم (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۴/۳۶۱). گرچه در جای دیگری از همین کتاب بعد از آنکه کلام صاحب مدارک را مبنی بر عدم اثبات ظهور وجوب در معنای اصطلاحی، نقل می‌کند کلام ایشان را خالی از مناقشه نمی‌داند (همان: ۲۶/۱۵).

مرحوم اراکی نیز در کتاب النکاح وجوب را ظاهر در معنای اصطلاحی دانسته و آن را ظهور قوی تلقی می‌کند به طوری که خلاف آن نیاز به اماره قوی دارد (اراکي، ۱۳۷۷: ۵۵۳) اما در کتاب الصلاه معنای الزام را در فرضی می‌پذیرد که مقدمات حکمت تمام باشد و در غیر آن بقای معنای لغوی را قائل است (اراکي، ۱۳۷۹: ۱۱۳/۲).

در برخی از روایات این لفظ در معانی لغوی غیر از ثبوت استعمال شده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ صَلَاةِ الْجَنَائِزِ إِذَا أَحْمَرَّتِ الشَّمْسُ أَتَصَلُّحُ أَوْ لَا قَالَ لَا صَلَاةَ فِي وَفْتِ صَلَاةٍ وَقَالَ إِذَا وَجِبَتِ الشَّمْسُ فَصَلِّ الْمَغْرِبَ ثُمَّ صَلِّ عَلَى الْجَنَائِزِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳/۱۲۳) در این روایت وجوب در معنای پنهان شدن استعمال شده که واضح است این معنا از حکم فقهی و محل بحث خارج است.

## نتیجه

مطالب این نوشتار را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. ماده‌ی وجوب از نظر لغوی در سه معنا به کار رفته است؛ «سقوط و وقوع»، «ثبوت و لزوم» و «اضطراب» که معنای اول ریشه و اصل برای معانی دیگر است. اصطلاح فقهی این

لفظ به فعلی اطلاق می‌شود که بر مکلف ثابت و لازم بوده به گونه‌ای که اگر عمداً ترک شود، تارک مورد مذمت و عقاب قرار می‌گیرد. معنای اصطلاحی قابل بازگشت به معنای لغوی اول و دوم می‌باشد؛ بدین طریق که فعل واجب امری است ثابت و لازم (معنای ثبوت و لزوم) بر مکلف یا گویا بر مکلف سقوط کرده (معنای سقوط و وقوع) که با امثال می‌تواند آن را از خود دفع کند.

۲. این لفظ در تک استعمال قرآنی اش به معنای لغوی بوده و در احادیث در سه حیثه

استعمال شده است:

الف) فعل تکلیفی که به الزامی و غیر الزامی قابل تقسیم است.

ب) لزوم معامله؛ به معنای لازم و ثابت شدن معامله است.

ج) وجوب شرطی؛ به این معناست که آن عمل، وجوب تکلیفی ندارد، ولی شرط حصول عمل دیگر می‌باشد.

۳. از فرمایشات بزرگانی نظیر شیخ طوسی، علامه حلی، شهید ثانی - قدس الله سرارهم - و غیر ایشان استفاده می‌شود که این لفظ در متعارف ایشان معنای اصطلاحی و لزوم داشته است.

۴. اندیشمندان دانش فقه در رویارویی با روایات واجد ماده‌ی وجوب و مشتقات آن، استظهارات مختلفی داشته‌اند که نظرات ایشان را می‌توان در چهار گروه طبقه بندی کرد؛ گروهی معنای اصطلاحی را مدلول آن دانسته، بعضی دیگر مشترک لفظی را بیان کرده‌اند؛ بدین طریق که وجوب مشترک بین الزام و استحباب است. برخی نیز مشترک معنوی را نظرگاه خویش پنداشته بدین طریق که ماده‌ی «وجوب» برای جامعی میان الزام و استحباب وضع شده است و در آخر عده‌ای بقای معنای لغوی را قائل شده‌اند.

۵. با توجه به ملاحظاتی که نسبت به معنای لغوی و مشترک لفظی وارد است، ظاهراً

معنای اصطلاحی و مشترک معنوی دیدگاه مقبول‌تری خواهند بود.

## کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- اراکي، محمد علی، کتاب الصلاة، قم، مکتب آیت الله العظمی اراکی، ۱۳۷۹.
- اراکي، محمد علی، کتاب النکاح، قم، نور نگار، ۱۳۷۷.
- ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
- آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر، کتاب الزکاة (للاشتیانی)، قم، انتشارات زهیر - کنگره، ۱۴۲۶ق.
- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
- بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، مصابیح الظلام، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی، ۱۴۲۴ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
- حسن، خالد رمضان، معجم أصول الفقه، قاهره، ۱۴۱۸ق.
- حکیم، سید محسن طباطبایی، مستمسک العروة الوثقی، قم، مؤسسه دار التفسیر، ۱۴۱۶ق.
- حلی، محقق، المعتمد فی شرح المختصر، قم، مؤسسه سیدالشهداء، ۱۴۰۷ق.
- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ق.
- خمینی، سید روح الله موسوی، مکاسب المحرمة، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۵ق.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، ١٤١٢ق.
- روحانی، محمد، المرتقى إلى الفقه الأرقی - کتاب الزکاة، تهران، دارالجلی، ١٣٧٦.
- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ١٤٠٧ق.
- سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الأحکام، قم، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ١٤١٣ق.
- سیوطی، جلال الدین، المزهرة فی علوم اللغة و أنواعها، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- شاهرودی، سید محمود، کتاب الحج، قم، مؤسسه انصاریان، بی تا.
- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٩ق.
- صاحب، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب، ١٤١٤ق.
- طباطبایی المجاهد، محمد بن علی، مفاتیح الاصول، قم، مؤسسه آل البيت، ١٢٩٦ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ١٣٧٢.
- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٦٤.
- طوسی، محمد بن حسن، مبسوط، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم، ١٣٨٧ق.
- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، حاشیة شرائع الإسلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٤٢٢ق.
- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤٠٢ق.
- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ١٤١٣ق.
- عاملی، یاسین عیسی، الاصطلاحات الفقهية فی الرسائل العملية، بیروت، دار البلاغة للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٣ق.
- عثمان، محمود حامد، القاموس المبین فی إصطلاحات الأصولیین، ریاض، ١٤٢٣ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، ١٤٢٠ق.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم، مؤسسه دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- مامقانی، ملا عبدالله بن محمدحسن، نهاية المقال فی تکملة غاية الآمال، قم، مجمع الذخائر الإسلامية، ۱۳۵۰ق.
- مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، بی جا، دار لکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
- مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق.
- مجلسی، محمدتقی، لوامع صاحبقرانی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
- محمود عبدالرحمان، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة، بی جا، بی تا.
- مشکینی، میرزاعلی، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم، نشر الهادی، چاپ ششم، ۱۴۱۶ق.
- نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، شرح طهارة قواعد الأحكام، مؤسسه کاشف الغطاء، بی تا.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۵ق.
- همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، مصباح الفقیه، قم، مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.
- یزدی، سید محمد، محقق داماد، کتاب الصلاة (للمحقق الداماد)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۶ق.

